

بخش پنجم

پول و سرمایه

موقعیت طبقه کارگر ایران

در این مقطع، صرف شناخت ماهیت بورژوازی رژیم‌هایی مانند رژیم جمهوری اسلامی ایران، کافی برای پیشبرد اهداف انقلابی طبقه کارگر نیست، بلکه علاوه بر این لازم است تا از موقعیت طبقه کارگر هم شناخت داشته و هر حرکتی را متناسب با این موقعیت پیش برود.

طبقه کارگر ایران، همان‌طور که در فصل پیشین گفتیم از تجربیات طبقه کارگر اروپا (و تا حدودی آمریکا) بی بهره بوده است. نداشتن چنین تجربیاتی در مبارزه با بورژوازی حاکم، زمینه را برای مبارزات منسجم و متحد بین اقشار مختلف طبقه کارگر از بین برده و این مبارزات را پراکنده و محدود ساخته است. سابقه مبارزات طبقه کارگر ما از زمان انقلاب مشروطه تا کنون نشان می‌دهد که این مبارزات، خود به خود و بر اثر آماده بودن شرایط انقلابی در ایران و جهان پیش آمده، بدون این که طبقه کارگر ما از هیچ گونه ابزار حزبی و سازماندهی با برنامه برخوردار بوده باشد. البته همین کمبودها، خود از جمله عوامل شکست مبارزات صورت گرفته، بوده است. پس خلاصه کلام در این جا این که مبارزه و جنگیدن طبقه کارگر با نظام سرمایه داری، حرکتی است طبیعی که حتما منجر به انقلاب هم می‌شود. اما رهبری انقلابی داشتن و در چارچوب برنامه‌ای مشخص، در جهت از میان برداشتن نظام سرمایه داری مبارزه کردن، حرکتی خود به خودی و بی نیاز به آگاهی سیاسی و

طبقاتی نیست. رشد رهبری انقلابی طبقه کارگر که از میان کارگران برخاسته باشد و مورد احترام و اعتماد بقیه کارگران باشد، حرکتی است آگاهانه که تنها با پی بردن به اهمیت آن است که نضج گرفته و به وجود می آید و نه به طور خود به خودی و ناآگاهانه.

نکته قابل ملاحظه دیگر در این جا، مسلح بودن رهبری انقلابی طبقه کارگر به تنوری مارکسیزم انقلابی است. مارکسیزم که نگاهی است علمی به روابط اجتماعی حاکم بین انسان ها و از دریچه همین دیدگاه بوده که مفاهیمی مانند «طبقه سرمایه دار یا بورژوا»، «طبقه کارگر یا پرولتاریا» بیرون آمده و انقلابات کارگری در دنیا رخ داده است، متکی به اصولی است علمی که شناخت آن ها و تحلیل انقلابی از آن ها، ماهیت انقلابی یک رهبری کارگری را محک می زد. یکی از این اصول این است که الغای مالکیت خصوصی از راه های صلح جویانه ممکن نیست. در این رابطه انگلس می گوید: «این آرزوی عموم است که این امر به طریق صلح جویانه صورت گیرد و بدون شک، کمونیست ها به خوبی می دانند که کلیه تشبثات در این زمینه نه فقط بی فایده، بلکه حتا زیان بخش می باشد. آنان به خوبی متوجه هستند که انقلابات از روی قصد و به میل انجام نمی گیرد، بلکه در هر زمان و در همه جا نتیجه ضروری اوضاعی است که به هیچ وجه با اراده و رهبری یک حزب و یا کلیه طبقات اجتماعی ارتباطی ندارد. کمونیست ها می بینند که تکامل پرولتاریا تقریباً در تمام ممالک متمدن به کمک زور در زیر فشار گذاشته شده است و به این ترتیب برای پیدایش انقلاب از طرف خود مخالفین آن ها هم با تمام قوا ابراز فعالیت می شود. اگر به این طریق پرولتاریا که تحت فشار گذاشته شده، به سوی یک انقلاب سوق داده شود، ما کمونیست ها همان طور که امروزه با زبان از منافع آن طبقه دفاع می کنیم، آن روز با عمل دفاع خواهیم کرد.»^۱

^۱ - اصول مارکسیزم، فردریش انگلس

این از جمله اصولی است که اعتقاد به آن تفاوت بین مارکسیست های انقلابی و جریانات اصلاح طلب است. سیاست های صلح جویانه اصلاح طلب را قرنیه است که کارگران کشورهای اروپایی به وسیله احزاب سوسیال دموکرات و کارگران آمریکا به وسیله حزب دموکرات آن کشور تجربه کرده اند. به عبارت دیگر، تجربیات تاریخی نشان داده که در هیچ زمانی، هیچ طبقه حاکمی یافت نشده که حاضر شده باشد تا به نفع طبقه دیگری، با صلح و دوستی کنار رفته و از منافع خود چشم به پوشد. لذا این شعار که از درون نظام سرمایه داری می توان با سیاست و حسن نیت حق طبقه کارگر را از سرمایه داری گرفت، نه تنها شعار پوچی است، بلکه سیاستی است مزورانه برای خاموش کردن شعله انقلاب. این گونه نیروها هر اندازه هم که خود را در جبهه مخالف با سرمایه داری و رژیم حاکم قلمداد کنند، هرگز در جبهه طبقه کارگر قرار نگرفته و برعکس از دشمنان خطرناک انقلاب و طبقه کارگر می باشند.

تا این جا دو اصل از اصول ضروری مبارزه برای طبقه کارگر برشمرده شد: یکی این که برای برچیده شدن هرگونه ستم طبقاتی که ریشه اصلی هرگونه ستم انسان بر انسان است، مبارزه انقلابی طبقه کارگر لازم است؛ مبارزه ای که مماشست نمی پذیرد و اگرچه خود خواهان مبارزات خشونت آمیز نیست، ولی خوب می داند که هرگونه مبارزه ای هر دم می تواند منجر به ایستادگی سرسختانه و خشونت از جانب رژیم گردد. پس برای این منظور می باید به ابزاری مسلح باشد که پیروزی طبقه کارگر را به همراه داشته باشد. آن وقت است که اصل دوم اهمیت پیدا می کند: یعنی داشتن رهبری انقلابی.

حال این سنوال پیش می آید که با توجه به پراکندگی طبقه کارگر و نداشتن یک حزب انقلابی و در شرایط کنونی از کجا باید شروع کرد؟

در این مقطع قابل توجه این است که علی رغم پراکندگی و وجود قشرهای مختلف در درون طبقه کارگر ایران، این طبقه از قشر پیشرو و انقلابی خود نیز برخوردار است. این قشر شامل کارگرانی می شود که در طول حیات جمهوری اسلامی در ایران

حضور داشته و با وجود تحمل هرگونه ستم اقتصادی و پایمال شدن حقوق انسانی و دموکراتیک شان، توانسته اند همواره خود را از آسیب فرهنگی دیدن در این رژیم حفظ کنند و به عنوان روشن فکران کارگر، همواره خود را با تعالیم مارکسیستی آشنا و نزدیک نگه دارند. ما اینان را «پیشروی کارگری» می نامیم. وظیفه پیشروی کارگری در این مقطع آماده کردن خود برای یک سازمان دهی مخفی است. آن سازمان مخفی ای که می تواند پیشروی کارگری را به دور یک برنامه انقلابی و آگاهانه جمع کند «حزب پیشتاز انقلابی» نام دارد.

لذا حزب پیشتاز انقلابی، آن تشکلی است که عناصر انقلابی و سازش ناپذیر درون طبقه کارگر را بر محور اصول مارکسیزم گرد آورده و آنان را برای مبارزه برعلیه رژیم، اصلاح طلبان بورژوا و خودمحروران خرده بورژوا آماده می سازد. نیروهای انقلابی درون حزب پیشتاز انقلابی، تنها جریان انقلابی کارگری هستند که در راستای برچیده شدن رژیم سرمایه داری حاکم و هم زمان برچیده شدن کل نظام سرمایه داری حرکت می کنند و در طول این مبارزه، در پس گرفتن برخی امتیازات از بورژوازی، دست از مبارزه طبقاتی خود بر نمی دارند، بلکه با ارائه خواسته هایی که بورژوازی قادر به پیاده کردن آن ها نیست، مبارزه سیاسی خود را با نظام سرمایه داری حاکم ادامه می دهند. تا جایی که توان بورژوازی تمام شده و دیگر تاب نیاورده و در نتیجه حمله مسلحانه خود را در مبارزه آغاز کند.

در ایران، اگر چه به علت وجود دیکتاتوری و سرکوب دائمی مردم و به خصوص طبقه کارگر، هرگونه مبارزه حق طلبانه ای به زودی با سرکوب رژیم مواجه می شود، ما در انقلاب ۵۷ دیدیم که رژیم قبل از سقوطش در برخی موارد عقب نشینی هایی هم کرد و پاره ای از امتیازات را هم داد. این وضع برای این رژیم نیز می تواند پیش بیاید و در چنین شرایطی تنها برنامه «مطالبات» حزب پیشتاز انقلابی است که مبارزات رهبری را در زمین رژیم پر قدرت تر می کند. این مطالبات از حق اعتصاب (که حق دموکراتیک است) گرفته تا واگذار کردن کارخانجات

تولیدی به خود کارگران مرحله به مرحله می تواند تبدیل به مطالبات «انتقالی» گردد. یعنی با واکنش سخت رژیم مواجه شود. در چنین مراحل تنها رهبری حزب پیشتاز انقلابی است که عامل تعیین کننده است.

در این جا این سوال پیش می آید که چرا حزب پیشتاز انقلابی باید مخفی عمل کند؟ نظام سرمایه داری در تمام جهان همیشه سنگ دموکراتیک بودن خود را به سینه زده است. منتهی آن چه که در عمل و به تجربه ثابت شده این است که، این دموکراسی تنها شامل حال اقشار مختلف طبقه بورژوا در برابر قانون و در هنگام نزاع بین خودشان حاکم است. این دموکراسی شامل حال طبقه کارگر در مسائل حقوقی و مبارزات طبقاتی نمی شود. وقتی که به مطالبات به حق طبقه کارگر برمی گردد، بورژوازی فقط زمانی عقب نشینی می کند و علیه طبقه کارگر بلند نمی شود که در آن مقطع، سودآوری شرایط اقتصادی بیش از ضرر تن دادن به خواسته های طبقه کارگر باشد. اما حتا در چنین مقاطعی پیشروی کارگری از آسیب برحذر نیست و نمی تواند به بورژوازی اطمینان کرده و یا احساس امنیت برای فعالیتی آشکار داشته باشد، چه رسد به شرایط موجود در کشور ما.

سوال بعدی این می تواند باشد که چرا «حزب پیشتاز انقلابی» و نه «حزب طبقه کارگر»؟

«حزب پیشتاز انقلابی» در شرایطی شکل می گیرد که اختناق و دیکتاتوری حاکم هرگونه تشکل انقلابی را سرکوب می کند. در چنین شرایطی، امکان تشکل کارگران در یک حزب کارگری انقلابی امکان پذیر نیست و نقش حزب پیشتاز انقلابی در این مقطع، صرفاً سازمان دهی پیشروی کارگری است تا از طریق کمیته های مخفی بتواند در میان کارگران کار سیاسی کند.

چه ترکیبی از حزب پیشتاز انقلابی بهترین و سازنده ترین آن است و اهداف حزب را بهتر تأمین می کند؟

حزب پیشتاز انقلابی می تواند صرفاً از کارگران انقلابی و آگاه و متعهد که در میان طبقه کارگر از اعتبار و اعتماد برخوردارند ساخته شود. منتهی آن چه که مسلم است، این است که این پیشروی کارگری بی نیاز از کمک و هم یاری عناصر انقلابی و متحد خود که خارج از طبقه کارگر هستند، ولی به اصول مبارزات مارکسیزم انقلابی متعهد و آگاهانه خود را متحد طبقه کارگر می دانند، نیست.

این عناصر را که ما «روشن فکر» انقلابی می نامیم، پیشروی کارگری در حین عمل می یابد. به این صورت که روشن فکران انقلابی با تاریخچه انقلابی خود و مواضعی که در مقاطع مختلف در برابر سیاست های رژیم گرفته اند، خط خود را از فرصت طلبان و فرقه گرایان مدافع طبقه کارگر جدا کرده و نشان داده اند که هدف شان جاه و مقام و اسم و رسم و یا هرگونه منافع شخصی نیست، بلکه هدف شان پیشبرد اهداف انقلابی پیشروی کارگری است و در نهایت خواهان این هستند که رژیم سرمایه داری حاکم و کل نظام سرمایه داری برچیده شود، منتهی نه به دست خودشان که به دست کل طبقه کارگر. طبقه کارگری که توانسته آگاهانه متشکل شده و رهبری خود را انتخاب کند. روشن فکران انقلابی در این میان تنها بخشی از این توده عظیم انقلابی هستند. اما در این مقطع، از کل طبقه کارگر به پیشروی کارگری نزدیک ترند، زیرا که به تجربه تاریخی و تنوری مسلح می باشند.

در این راستا چه چیزی می تواند به بالا بردن آگاهی سیاسی کل طبقه کارگر کمک کند و آنان را در مسائل کارگری فعال تر سازد؟

در شرایطی که طبقه کارگر پراکنده و غیر فعال است، آن چیز متشکل شدن افسار مختلف کارگری در «تشکل های مستقل کارگری» است. این تشکل ها در زمان غیاب «حزب طبقه کارگر» باعث در صحنه فعالیت قرار دادن کارگران شده و خود تمرین مفید و لازمی است برای مراحل بعدی مبارزه. کارگران در چنین تشکل هایی می توانند مشکلات، نیازها و خواسته های خود را با یکدیگر به بحث گذارند و از این طریق آمادگی بیشتری برای جلب شدن به فعالیت های سیاسی بعدی یابند.

این تشکل‌ها از چه چیز باید مستقل باشند؟

این تشکل‌ها باید از نفوذ و دخالت کلیه ارگان و عناصر وابسته به رژیم، جریانات طرفدار نظام سرمایه‌داری در اپوزیسیون و کلیه سازمان‌ها، احزاب و گروه‌های موجود سنتی برحذر باشد. نقش این تشکل‌ها صرفاً ایجاد جو سالم برای مطرح شدن خواسته‌های کارگران از دید خودشان و ایجاد موقعیت سالم برای رشد و ادامه فعالیت سیاسی آینده آن‌ها است.

این تشکل‌ها هم چنین زمینه‌ساز برای فعالیت «حزب پیش‌تاز انقلابی» با بقیه کارگر می‌باشد.

چرا تشکل‌های مستقل کارگری و نه اتحادیه‌های کارگری؟

برای این که هر یک از این‌ها بار سیاسی خود را به همراه دارد. در اروپا و آمریکا اتحادیه‌های کارگری، اگر چه از ابتدا به منظور مبارزات متشکل کارگری در برابر دولت‌های سرمایه‌داری به وجود آمد، ولی به علت خصلت غیر انقلابی و خط سیاسی‌سازش کارانه‌اشان به آسانی تحت نفوذ احزاب سوسیال‌دموکرات اروپا و حزب دموکرات آمریکا در آمدند و خود تبدیل به سازمان‌های بوروکراتیک بورژوازی گشتند. رهبری این اتحادیه‌ها در طول تاریخ همیشه عناصر بورژوازی بوده‌اند که از وجود این اتحادیه‌های برای ساختن امپراطوری خود استفاده کردند. آنان ضمن سازش با بورژوازی، منافع طبقه کارگر را زیر پا گذاشتند. این دید سازکارانه و در نتیجه پشت کردن به منافع کارگران، ریشه در بینش غیر علمی و غیر مارکسیستی سوسیال‌دموکراسی دارد.

نگاهی به تاریخچه تشکل‌هایی به نام «اتحادیه» در این جا بی‌مناسبت نیست و این تاریخچه را با گفتاری از مارکس در این رابطه آغاز می‌کنیم:

«الف: گذشته اتحادیه های کارگری»

سرمایه نیروی اجتماعی متمرکز است، در حالی که فرد کارگر تنها نیروی کار کردن (نیروی کار) اش را برای واگذاری (به دیگری) در اختیار دارد. از این رو قرارداد ما بین کار و سرمایه هرگز نمی تواند مبنای عادلانه داشته باشد؛ حتی به مفهوم رایج در جامعه ای که مالکیت وسایل زندگی و کار را در یک سو و انرژی تولیدی حیاتی را در مقابل آن قرار می دهد. قدرت اجتماعی کارگران در تعداد آن هاست. اما این قدرت ناشی از تعداد، به دلیل پراکندگی از هم پاشیده شده است. عدم اتحاد کارگران از رقابت اجتناب ناپذیر بین خودشان به وجود آمده و تداوم پیدا می کند.

ابتدا اتحادیه های کارگری از تلاش خود به خودی کارگران برای از بین بردن یا حداقل محدود کردن رقابت مابین خودشان تشکیل شدند تا در (عقد) قرارداد (میان کارگران و سرمایه داران) به شرایطی دست یابند که آن ها را حداقل در وضعیتی فراتر از بردگان قرار دهد. از این رو هدف فوری اتحادیه های کارگری دست یابی به نیازهای روزمره بود تا چون ابزار مسدود کردن راه دست اندازی های بی امان سرمایه عمل کند: در یک کلام مسایل دست مزد و زمان کار. این (نوع) فعالیت اتحادیه های کارگری نه تنها مشروع که لازمند. تا زمانی که نظام تولیدی حاضر ادامه دارد، نمی توان این فعالیت ها را کنار گذاشت. برعکس، لازم است تا از طریق ایجاد و ادغام اتحادیه های کارگران در کشورهای مختلف این فعالیت ها فراگیر شود. از سوی دیگر، بدون این که کارگران خود به خود متوجه باشند، اتحادیه های کارگری مراکزی برای تشکل طبقه کارگر به وجود آورده اند، همان گونه که انجمن های شهر و کمون های قرون وسطی (به عنوان مراکز تشکل) برای طبقه متوسط عمل کردند. اگر به اتحادیه های کارگری در جنگ و گریز ما بین کار و سرمایه احتیاج است،

وجود آن‌ها به عنوان عاملین تشکل برای فراسوی رفتن از نظام کار مزدی و حکومت سرمایه پر اهمیت تر است.

ب: شرایط کنونی اتحادیه های کارگری

اتحادیه های کارگری به دلیل توجه مفرط به مبارزات محلی و مقطعی با سرمایه، هنوز کاملا به قدرت شان در مقابله با تمامیت نظام بردگی مزدی پی نبرده اند. از همین رو آن‌ها از جنبش های اجتماعی و سیاسی فاصله گرفته اند. اخیرا به نظر می رسد که آن‌ها تا حدی به نقش تاریخی خود پی برده اند. به عنوان نمونه می توان از شرکت آن‌ها در جنبش سیاسی اخیر انگلیس، مواضع جامع تر در ایالات متحده، و مصوبه زیر که در کنفرانس بزرگ اخیر نمایندگان اتحادیه کارگری در شهر شیفیلد (انگلیس) به تصویب رسید یاد کرد(۱).

" این کنفرانس، با قدردانی از کوشش های انجمن بین الملل (کارگران) برای ایجاد اتحاد از طریق پیوند مشترک برادری میان کارگران همه کشورها، در کمال جدیت به انجمن های گوناگونی که در این جا نمایندگی شده اند توصیه می کند که به این تشکیلات ملحق شوند زیرا که باور داریم این امر برای پیشرفت و شکوفایی تمامی جماعت کارگری اساسی است."

ج: آینده اتحادیه های کارگری

جدا از اهداف اولیه اشان، اتحادیه های کارگری باید بیاموزند که آگاهانه به عنوان مراکز تشکیلاتی طبقه کارگر در جهت منافع وسیع تر و آزادی او عمل کنند. آن‌ها باید به هر جنبش اجتماعی و سیاسی که در این جهت عمل می کند یاری برسانند. خودشان را مدافعان و نمایندگان کل طبقه کارگر دانسته و این چنین هم عمل کنند و از تلاش برای پیوستن کارگران غیر متشکل به صفوف خود کوتاهی نورزند. آن‌ها باید

به دقت حافظ منافع کم درآمدرین حرفه ها، چون کارگران کشاورزی، و آنان که به خاطر شرایط استثنایی از قدرت تهی هستند، باشند. آن ها باید جهاتیان را قانع کنند که تلاش های شان تنگ نظرانه، و خودخواهانه نیست و با هدف رهایی توده های میلیونی ستم دیده انجام می شود.

یادداشت :

(۱) کنفرانس شیفلد در روزهای ۲۱-۱۷ ژوئیه سال ۱۸۶۶، با شرکت ۱۳۸ نماینده از اتحادیه های کارگری که ۲۰۰ هزار کارگر را در بر می گرفتند، تشکیل شد. طی سال های ۶۸ - ۱۸۶۵ اتحادیه های کارگری در بریتانیا به مبارزه برای تعمیم حق رای پیوستند.

در سال ۱۸۶۱ رویارویی ای بین ایالات جنوبی و حکومت فدرال ایالات متحده صورت گرفت. ایالات جنوبی که از بردگان برای تولید تجاری به ویژه تولید پنبه استفاده می کردند، خواهان جدایی از ایالات متحده شدند تا بتوانند برده داری را حفظ کنند. اتحادیه های کارگری در شهرهای شمالی و مناطق هم مرز با ایالت جنوبی به سازمان دهی جلسات و تظاهرات علیه برده داری و خواست جدایی ایالات متحده جنوبی مشغول شدند. طی جنگ داخلی (۱۸۶۱-۶۵) اتحادیه های کارگری جدیدی به وجود آمدند و به مبارزه برای ۸ ساعت کار در روز دامن زدند. نخستین بار در «کتاب پژوهش کارگری» شماره پنجم درج شده است.»^۲

^۲ - سایت www.javaan.net

تاریخچه اتحادیه های کارگری اروپا و آمریکا در عمل متأسفانه آن چه می توانست باشد نبوده و رهبری آن ها در نهایت تابع سیاست های بورژوازی و احزاب سوسیال دموکرات و دموکرات گردیده است. در کشورهایی نظیر ایران، اگر به اصطلاح اتحادیه شکل گرفته، اساساً بخشی از سیاست های رژیم حاکم بوده و گردانندگان آن مأموران و جاسوسان رژیم بر علیه کارگران بوده اند.

داشتن اتحادیه کارگری با رهبری منتخب و واقعی کارگران که بتواند برای منافع کارگران در صنف های مختلف کارگر کند، عملاً در ایران وجود نداشته است. از این رو است که ایجاد "اتحادیه" در این مقطع می تواند، ذهنیت بوروکراتیک و سازش کارانه را در اذهان طبقه کارگر تداعی کند. در حالی که "تشکل مستقل" برای کارگران می تواند آوردنده ندای استقلال و قدرت همبستگی آن ها بوده که شرایط را برای تحریک و تهییج همه اقشار کارگری در جهت فعال گشتن در زمینه همبستگی برای حل مشکلات و مسائل دموکراتیک آن ها آماده می سازد.

به عبارت دیگر، تشکلات مستقل کارگری مبدأ آغاز فعالیت متشکل کارگرانی است که خواهان فعالیت و مبارزه ای نتیجه بخش بر علیه اجحافات کارفرمایان در محل های کارشان هستند و در این راه نمی خواهند با کارفرمایان و مباحثران آن ها سازش کنند. آن ها آموخته و به خوبی دریافته اند که تنها راه رسیدن به اهداف شان مبارزه ای متحدانه و به دور از دخالت عناصر رژیم و احزاب سنتی در دفاع از آن ها است. در این تشکلات بحث های کارگران بر مبنای مشکلات و مسائل شان به وسیله خودشان تعیین شده و با هم فکری در جهت یافتن راه حل مذاکره می شود.

از درون و در پی این بحث ها است که سطح و میزان مبارزات آن ها هم مشخص می گردد. الزاماً همه کارگرانی که به این تشکل ها می پیوندند، گرایشات انقلابی و چپی نداشته و حتا می توانند مذهبی هم باشد، ولی چون تشکلات کارگری نهادهایی دموکراتیک است، می تواند پذیرای همه اقشار کارگری باشد. در این میان اما، نیروهای پیشرو و انقلابی طبقه کارگر هم می توانند هم دیگر را از نزدیک یافته و در

نتیجه کار و فعالیت از نزدیک با بقیه کارگران، به بحث های عمیق تری در میان خودشان (و حتا جدا از تشکلی که به آن تعلق دارند) دامن زنند. این رده از کارگران انقلابی و پیشرو هستند که نهایتاً در حال حاضر در ایران می توانند در ساختن حزب مخفی خود دامن زنند و در ساختن آن از متحدان طبقاتی خود که روشن فکران انقلابی و متعهد به انقلاب سوسیالیستی باشند، یاری جویند. در پی ساختن این حزب مخفی از نیروهای پیشرو و انقلابی است که سیاست های مبارزه با رژیم می تواند به طور مرتب و سازمان دهی شده و با برنامه بیرون آمده و در هر مقطع لازمی در بحث های تشکلات به عنوان راه حل به بقیه کارگران پیشنهاد گردد. در پی این نوع بحث و راه کارها است که این حزب که ما آن را "حزب پیشتاز" می نامیم، می تواند در میان بقیه کارگران در سطح توده ای پایه گیرد. در نتیجه داشتن این پایه است که حزب سپس می تواند، کارگران را به مبارزات توده ای دعوت نموده و نهایتاً رهبری راستین و طبیعی طبقه کارگر در روند رشد جو انقلابی و بالاخره انقلاب گردد.

این بحث ما را در این مقطع از وضعیت ایران به این نتیجه می رساند که حتا برای ایجاد یک تشکل مستقل کارگری، لازم است تا رهبران بخش های کارگری اختلافات نظری خود را در حال حاضر به کنار گذاشته و تمرکز به ایجاد اتحاد میان خود و کارگران را در برابر رژیم و بورژوازی در دستور کار خود قرار دهند. پس از این اتحاد، با هدف به رسیدن به راه کارهای اساسی و سازنده برای پیشبرد اهداف انقلابی خود، به بحث و تبادل نظر با یکدیگر نشسته و هدف را خودمحوری و کیش شخصیت قرار نداده، بلکه خود را تماماً در خدمت اهداف انقلابی طبقه کارگر قرار دهند.

در تحلیل نهایی، می توان گفت که پراکندگی طبقه کارگر در این مقطع از تاریخ ایران، اولین دشمن اصلی این طبقه در راه رسیدن به اهداف انقلابی است. زیرا سیاست های رهبران فعلی آن به جای تحکیم قدرت این طبقه، به وسیله ایجاد همبستگی هر چه بیشتر، به شکاف و پراکندگی دامن زده است. در نتیجه، دو راه باقی نمانده است: یا رهبران موجود باید به درک شرایط روز شتافته و سیاست خود

را به نفع طبقه کارگر، تغییر دهند و شرایط را برای همبستگی یک پارچه این طبقه فراهم سازند، یا طبقه کارگر ایران مجبور خواهد شد، این رهبران را پشت سرگذاشته و برای پیشبرد وظیفه انقلابی خود، رهبری جوان و انقلابی و بی شائبه ای را بیابد. البته این کار ممکن است، فقط برای یک مرحله، حرکت انقلابی را به تعویق بیندازد. زیرا طبقه کارگر باید به این نتیجه برسد که رهبران فعلی در حقیقت، قدرت رهبری خود را از دست داده است؛ اکنون زمان پشت سرگذاستن آن ها و ادامه حرکت تاریخی و انقلابی اشان فرارسیده است.